

نقد صورت شعر و ادبیات

یا نقد زیباشناسی

در نقد صورت شعر و ادبیات از وزن و قافیه و موسیقی حروف و تصویر و تشبیه و استعاره و واژگان و آرایشهای ادبی و قالب نظم و نثر سخن به میان می‌آید که بعضی از اینها به اختصار مورد بحث ما قرار گرفته است و اینک شرح بیشتری در اینجا:

وزن شعر

دیدیم وزن از قدیمترین زمانها در همه جای دنیا از لوازم شعر بوده است و شعر بی وزن کمتر دیده شده است بخصوص در قدیم.

اقسام عروض و وزن شعر - عروض و وزن شعر ممکن است کمی باشد مانند وزن شعر فارسی اعم از شاخه سنتی و یا آزاد آن. وزن کمی در زبانهای دیده می‌شود که مصوتها و هجاهای آن دارای کمیت و کشش معینی هستند. مثل زبان فارسی که مصوتها و هجاهای آن را می‌توان به کوتاه و متوسط و بلند تقسیم کرد. اینگونه وزنها را اوزان عروضی یا اوزان کمی می‌گویند (عروض را در اینجا به معنی محدود کلمه گرفته ایم).

در مقابل وزن کمی وزن هجائی قرار دارد و آن در زبانهای است که مصوتها و هجاهای آن دارای کشش و کمیت معین نباشد مانند: وزن شعر در زبان فرانسه. بنابراین در فارسی دری شعر هجائی ممکن نیست. از این بحث نتیجه می‌گیریم که وزن شعر ملل مختلف، مختلف است و با هم قابل مقایسه نیست و هم‌چنین با این

ترتیب وزن شعر هیچ ملتی برای ملت دیگر قابل تقلید نمی باشد.

درباره عروض تطبیقی- نکته دیگر اینکه بررسی وزن شعر همه کشورها کاری بسیار دشوار است و به سالها مطالعه دقیق نیازمند است، زیرا این کار مستلزم بوجود آمدن عروض تطبیقی بین شعر کشورهای مختلف است و البته چنین تحقیقی موجب استفاده شاعران ما از آزمایشهای عروضی ملل دیگر میشود و برای بارور شدن شعر ما مفید است و اگر کسانی به این پژوهش دست بزنند کارشان درخور تمجید است.

گفتیم وزن شعر ملتی همیشه برای ملت دیگر قابل تقلید نیست و کسانی که می پندارند وزن شعر آزاد و نیمائی را از اروپا تقلید کرده اند در اشتباهند زیرا وزنهای نیمائی همان وزنهای عروضی قدیم است با تغییر و تجدیدی خاص و اینکه وزنهای آزاد و نیمائی دنباله وزنهای قدیمست و ادامه سنتهای شعری ماست از جنبه های مثبت آنهاست.

تفاوت وزنهای قدیمی با وزنهای شعر آزاد در این است که در بسیاری از شعرهای آزاد مصراعها کوتاه و بلند شده اند. بنابراین در این گونه اشعار وزنهای تغییر نکرده اند و از اروپا اقتباس نگردیده اند بلکه قالبها شکسته شده اند و این کاریست که از فرنگ تقلید گردیده است.

در شعر ما و ملل دیگر مسأله دیگری مطرح است بنام آهنگ یا دور یا تکرار که به صورتی خاص در شعر دیده می شود و مراد از آن اینست که مجموعه هجاهای شعر به شکلی خاص تکرار می شود. مثلا در یک مصراع واحد مستفعلن یا فعولن یا مفاعیلن که هر یک مجموعه ای از هجاها هستند تکرار می گردد.

درباره سنجش وزن شعر فارسی- اوزان شعر فارسی را در قدیم با عناصری مانند وتد مقرون و مفروق و یا سبب خفیف و ثقیل و یا فاصله صغری و کبری^۲ می سنجیده اند که پایه علمی قویئی ندارد در حالی که این وزنها را باید برحسب هجاهای آن مطالعه کرد نه برپایه اوتاد و اسباب و فواصل زیرا اینها خود از یک یا چند هجا تشکیل شده اند.

از مجموعه هجاها پایه ها بوجود می آیند که می توانند اساس وزن شعر باشند

و آموزش عروض را آسان کنند و این پایه‌ها بهتر است همان ارکان سنتی باشند (مانند مستفعِلن، مفاعیلن، فاعلاتن، مفعولات...) با این تفاوت که باید بعضی از اجزاء مزاحف را هم جزء ارکان اصلی بیاوریم زیرا این اجزاء که عبارتند از: مفاعِلن، فاعلاتن، مفعول، مفعولن در شعر فارسی جزء اصولند نه فروع و اگر چه در شعر عربی به اقتضای عروض خاص آن زبان جزء فروع شمرده شده‌اند.

بنابراین ارکانی که باید ملاک سنجش اشعار فارسی باشند عبارتند از همانهایی که در المعجم آمده است به اضافه بعضی از آنهایی که در آن کتاب زحاف شمرده شده و از شمار ارکان خارج گردیده است. اینها عبارتند از: از مفاعیل، مفعول (هر دو به ضم لام)، مفاعِلن، فاعلات (به ضم ت)، فاعلاتن، مفتعلن، فعول (به ضم لام). فروعی که در المعجم ذکر شده‌اند ۲۶ می‌باشند ولی فقط هفت عدد آن را می‌توان داخل در اصول کرد. اما ارکانی که در المعجم آمده‌اند هشت می‌باشند که عبارتند از: فعولن، فاعِلن، مفاعیلن، مستفعِلن، فاعلاتن، مفاعِلتن، متفاعِلن، مفعولات. طبق این حساب ما پانزده رکن خواهیم داشت و شاید چند رکن دیگر نیز بتوان به این ارکان افزود.^۱

عناصر دیگری که در المعجم جزء فروع آمده‌اند می‌توانند جزئی از اصولی که نام بردیم به حساب آیند مثلاً فعِلن (به سکون عین همان) «مستف» است از مستفعِلن یا «لاتن» است از فاعلاتن و یا «عیلن» است از مفاعیلن و «فع» چیزی نیست جز هجای اول فاعلاتن یا مستفعِلن و فعل چیزی نیست جز همان «فعو» یا «مفا» که جزء اول «فعولن» یا «مفاعیلن» است.

بوجود آمدن اوزان شعری فارسی از این پایه‌ها غالباً به چند صورت انجام می‌گیرد:

یکی وزنهایی که از تکرار یکی از رکنهای بسیط بوجود می‌آیند، یعنی تکرار یکی از پایه‌هایی که نام بردیم مانند وزنهایی که از تکرار مفاعِلن یا مستفعِلن یا فعولن ایجاد می‌شوند و ما اینها را ارکان یا پایه‌های بسیط می‌نامیم.

اینک مثال:

۱. شمس قیس بحدود اصلی عربی را ده قسم نوشته است زیرا او بین مستفعِلن و فاعلاتن از طرفی و مستفعِلن و فاع لاتن فرقی قائل نگردیده است ولی چون در فارسی چنین تفاوتی نیست ارکان اصلی عروض فارسی از دیدگاه شمس قیس به هشت قسم منحصر خواهد شد.

«تکرار چهار مفاعیلن»

«تکرار چهار مستفعلن»

«تکرار چهار فعولن»

«تکرار چهار مستفعلن و یا چهار

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

ای ساربان آهسته ران کارام جانم میرود

چرا عمر طاووس و دراج کوتاه

و بهتر است، نام اینگونه وزن‌ها را چهار مفاعیلن یا چهار مستفعلن و یا چهار

فعولن و چیزهائی نظیر آن بنامیم.

دیگر وزن‌هائی که از تکرار یک رکن مرکب بوجود می‌آیند. مراد از رکن

مرکب آنست که از ترکیب دو یا چند رکن بسیط بوجود آید. مانند: «در آن

نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم» که از تکرار رکن مرکب «مفاعیلن فعولن»

تشکیل شده است. این وزن را بهتر است تکرار «مفاعیلن فعولن» بنامیم.

سوم وزن‌هائی که پایه‌ها در آن تکرار نمی‌شوند مانند: «مفعول فاعلات و

مفاعیل و فاعلات».

هرسه نوع وزنی که دیدیم ممکن است با تغییراتی در آخر مصراع توأم

باشند از قبیل حذف یک هجا یا بیشتر مانند «بنام خداوند جان و خرد» (وزن شاهنامه و

بوستان) که از چهار فعولن با حذف هجای «لن» از آخر آن بوجود آمده است. این

وزن را خوبست وزن چهار فعولن ناقص بگوئیم.

نمونه دیگر مانند:

«صلاح کار کجا و من خراب کجا» (مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن) که از دو

«مفاعیلن فعولن» با حذف یک هجا از آخر آن بوجود آمده است.

یادآوری - گاهی نیز هیچیک از ارکان یاد شده تکرار نمی‌شوند مانند آنچه

در وزن رباعی و در بحر مضارع اخرب مکفوف دیده می‌شود.

برای آنکه دو شعر هموزن باشند دو شرط باید وجود داشته باشد: یکی

اینکه شماره هجاهای هموزن مساوی باشند دیگر اینکه توالی هجاهای کوتاه و

غیر کوتاه یکسان باشد مانند اشعاری که هموزن اوزان پیش یاد شده هستند. مثلاً

دو بیت زیر هر دو هموزند:

اگر بشنود نام افراسیاب

شود کوه آهن چو دریای آب

(فردوسی)

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

عبادت بجز خدمت خلق نیست

(سعدی)

زیرا هردو بر وزن «فعولن فعولن فعولن فعول» هستند. ولی دو بیت زیر با آنکه دارای هجاهای مساوی و هم اندازه‌اند هموزن نیستند زیرا توالی هجاهای کوتاه و غیر کوتاه آنها یکسان نیست:

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را
سماع و عظم کجا نغمه رساب کجا
برو ای زاهد و دعوت مکنم سوی بهشت
که خدا از ازل از بهر بهشتم نسرشت

که توالی هجاهای بیت اول بدینسانست: «مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن» (ك م ك م، ك م م، ك م ك م، ك م ك م) در حالی که توالی هجاهای بیت دوم چنین است: «فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات» (ك م م، ك م م، ك م م، ك م م، ك م م) بنابراین نمی‌توانیم آنها را هموزن بدانیم.

گفتیم اوزان شعر فارسی اوزانی کمی هستند نه هجائی و بنابراین پایه آن باید بر کمیت هجاها قرار گیرد و هجاهای پایه‌های بسیط و مرکب دارای نظم و آرایش خاصی هستند. مثلا مفاعیلن از چهار هجا بوجود آمده است: از یک هجای کوتاه (م) و سه هجای متوسط^۲ (فا، عی، لن) که آن را چنین نمایش می‌دهیم «ك م م م» یعنی «کوتاه + متوسط + متوسط + متوسط» که اگر جای هجای کوتاه با هجاهای متوسط عوض شود رکن و وزن شعر تغییر می‌کند مثلا اگر جای ك و م اول را تغییر دهیم می‌شود «م ك م م» یعنی فاعلاتن و اگر جای «ك» و «م» دوم را عوض کنیم می‌شود «م م ك م» یعنی مستفعلن.

مفاعلن از دو هجای کوتاه و دو هجای متوسط به شکل یک در میان بوجود آمده است و فرمول آن چنین است «ك م ك م» و فاعلاتن از دو هجای کوتاه و دو هجای متوسط متوالی بوجود آمده است که ترکیب آن اینست: ك م م.

از این مثالها برمی‌آید که مفاعلن با مفاعیلن و فاعلاتن با فاعلاتن هیچ تناسبی ندارد نه در توالی هجاها و نه در کشش و کمیت آنها زیرا مفاعیلن و فاعلاتن هر یک از سه هجای متوسط و یک هجای کوتاه بوجود آمده‌اند یعنی نسبت متوسطها به کوتاهها سه بر یک است در حالی که آن دو پایه دیگر از دو هجای کوتاه و دو هجای متوسط تشکیل شده‌اند یعنی نسبت کوتاهها و متوسطها یک بر یک است.

۱. «ك» علامت اختصاری هجای کوتاه و «م» نشانه اختصاری هجای متوسط است.
۲. ماهجا را به چهار قسم تقسیم کرده‌ایم: ۱. هجای کوتاه مانند «که» و «و». ۲. هجای متوسط مانند «شب» و «ما». ۳. هجای بلند مانند «سرد» و «کار». ۴. هجای کشیده مانند «ساخت» و «سوخت». برای دیدن ساختمان این هجاها به دستور امروز، ص ۶ نوشته نگارنده نگاه کنید.

در توالی هجاها هم تناسبی نیست و این دو گروه از این لحاظ نیز بکلی باهم متفاوتند بنابراین عروضیان قدیم که مفاعن را از جنس مفاعیلن یا مستفعلن می-دانسته‌اند و می‌گفته‌اند مفاعن مخبون مستفعلن یا مقبوض مفاعیلن است اشتباه بزرگی کرده‌اند زیرا اینها اصلا از یک جنس نیستند نه از نظر کمیت هجاها نه از لحاظ توالی آنها. به این سبب است که این واحدها را باید اصلی بشماریم نه فرعی زیرا از جنس ارکانی که در کتابهای عروض به نظر عروضیان قدیم از آنها متفرع شده‌اند نیستند. اشتباه عروضیان قدیم گاهی ناشی از خط است زیرا مثلا «فاعلاتن» و «فعلاتن» از لحاظ حروف باهم چندان تفاوتی ندارند درحالی که از نظر وزن هجاها و توالی آنها کاملا با یکدیگر متفاوتند و بیشک علائم خطی و حروف الفبا نباید ما را گول بزند.

درباره آموزش عروض- برای آموزش عروض بکار بردن و یاد دادن اصطلاحات گوشخراش و دانشجو آزار بهیچوجه لازم نیست. اصطلاحاتی از قبیل «بحر مجتث مخبون مقصور» یا «بحر رمل مثنی مخبون مقصور» یا «بحر رمل مخبون اصلم» و مانند آنها و برای آسان کردن آموزش عروض این روشها و این اصطلاحات را می‌توان بکار برد و دانش آموز را از شر اصطلاحات مشکل و متعدد رها ساخت:

۱- باید نام یکی از شعرها یا کتابهای معروف را بر روی وزنها گذاشت مثلا بهتر است بجای بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف بگوئیم وزن شاهنامه (جوانست و جویای نام آمده است) و بجای بحر هزج مسدس مقصور بگوئیم وزن خسرو و شیرین (شب افروزی چو مهتاب جوانی) و یا بجای بحر رمل مخبون مقصور (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات) بگوئیم وزن (زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست). البته این نوع نام گذاری آسان است ولی چندان دقیق نیز نیست و راه دقیق تر نامگذاری آنست که قبلا به آن اشاره کردیم و آن نامگذاری برحسب پایه‌ها و ارکان است. مثلا بهتر است به وزن شاهنامه «چهار فعولن ناقص» و به وزن خسرو و شیرین «سه مفاعیلن ناقص» و به وزن «در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم» «دو مفاعن فعلاتن» و به وزن «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل» «چهار مفاعیلن» بگوئیم.

۲- پایه‌ها و ارکان عروضی را حتی المقدور باید از میان ارکان عروضی قدیم و از احیف آنها انتخاب کنیم که رابطه ما با عروض سنتی قطع نشود و آموزش عروض

دشوارتر نگردد بنابراین پایه‌ها باید از این قبیل باشند: مفاعیلن، فاعلاتن، فعلاتن و غیره.

وزنهای مطبوع و دلنشین - طبق تحقیق آقای مسعود فرزاد شعر فارسی دارای غنی‌ترین عروض و وزنهای جهان است یعنی ۲۲۰ وزن^۱ دارد که در دنیا بی‌سابقه است. بنابراین شاعران امروز هم مانند شاعران گذشته و حال می‌توانند تمام موضوعهای کهنه و نو را در قالب این وزنها بریزند بدون آنکه احتیاجی به شکستن وزن و قالب و یا رها کردن آن داشته باشند و اینکه در اروپا وزن را رها کرده یا تغییر داده یا شکسته‌اند به سبب محدود بودن اوزان آنهاست که تعدادشان اصلاً با وزنهای ما قابل قیاس نیست. از این رو با این اوزان متعدد و با این سرمایه عظیم عروضی ما نیاز چندانی به تقلید از اروپائیان نداریم. معهذا به هم زدن قالبهای عروضی را کفر نمی‌دانیم چنانکه گروهی چنین کرده‌اند و شعر خوب هم گفته‌اند.

از ۲۲۰ وزنی که گفتیم طبق پژوهش دیگر آقای فرزاد ۲۳ وزن^۲ در دیوان حافظ بکار رفته است که باید آنها را باضافه چند وزن دیگر به تعبیر قدما بحور مطبوع نامید و بقیه را اوزان نامطبوع گفت، زیرا سبب فراموش شدن بسیاری از این وزنها که قبل از حافظ بکار می‌رفته‌اند نامطبوعی و نازیبائی آنها بوده است. پس مطبوع‌ترین وزنها آنهاست که در اشعار حافظ و سعدی آمده‌اند که باید وزن مثنویهای راهم که در حافظ نیامده است، به آن افزود، یعنی بعضی از اوزان خمسۀ نظامی.

از این وزنها باز بعضی دلنشین‌تر و زیباترند و اینها آنهاست هستند که در شعر سعدی و حافظ بیشتر بکار رفته‌اند و برای تعیین آنها ما همان اشعار حافظ را معیار قرار می‌دهیم، این وزنها مطابق آماری که آقای فرزاد داده‌اند به ترتیب کثرت استعمال که به نظر ما دلیل زیبائی و مطبوعی نیز هست عبارتند از:

۱- وزن «زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست» (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات یا فعلن) که بحر رمل مثنی‌مخبون مقصور یا محذوف یا اصلم نامیده می‌شود. این وزن در ۱۴۳ غزل از ۵۰۰ غزل حافظ آمده است.

۲- وزن «صلاح کار کجا و من خراب کجا» (مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن) یعنی بحر مجتث مخبون مقصور یا محذوف که ۱۲۵ بار تکرار شده است.

۱. اوزان شعر فارسی، ضمیمه مجله خرد و کوشش، بهمن‌ماه ۱۳۴۹، ص ۶۶.

۲. «عروض حافظ»، مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره ۱، سال هجدهم، فروردین ۱۳۵۰.

۳- وزن «دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم» (مفعول فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن) یعنی بحر مضارع اخرب مکفوف مقصور یا محذوف که ۷۷ بار تکرار شده است.

۴- وزن «واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند» (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن) یعنی بحر رمل مثنی مقصور یا محذوف که ۳۴ بار آمده است. باری سه وزن اول بهترین وزنهای شعر فارسی برای قصیده و غزل و قطعه اند تا جائی که بعضی از بهترین اشعار آزاد معاصر نیز به این سه وزن است مانند: «کوچه» فریدون مشیری که بروزن نخست است و بسیاری از اشعار نادر نادرپور که به وزن سوم است. مانند: «ای آشنای من، برخیز و با بهار سفر کرده باز کرد...» از مطالعه در اوزان فارسی چنین برمی آید که وزنهای کوتاه یا بلند (مانند چهار مفاعیلن، چهار مستعلن، چهار فاعلاتن) برای قصیده و متفرعات آن (غزل، قطعه و ترجیع بند) کمتر از وزنهای متوسط بکار می روند و غزلها و قصائد خوب بیشتر به وزنهای متوسطند. به گفته دیگر دلنشینی وزنهایی که کمیت هجاهای آنها برابر است بیشتر است مثل سه وزنی که در بالا ذکر شد.